

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث روز گذشته

عرض کردیم مرحوم محقق نائینی **أعلي الله مقامه الشريف** در بحث دوران بین تخصیص و نسخ، در همه صور قائل به تخصیص هستند و عرض کردیم ایشان سه مقدمه بر مدعایشان ذکر کرده‌اند که هر سه را توضیح دادیم. نکته محوری فرمایش مرحوم نائینی تا کنون این بود که اگر یک مصلحت اهمی در کار نباشد، تأخیر بیان از وقت حاجت قبیح است.

اشکال مرحوم نائینی بر مرحوم آخوند

مرحوم نائینی پس از بیان سه مقدمه، می‌فرمایند: مرحوم آخوند در بعضی از این موارد، مسأله تعارض بین اصالة العموم و اصالة عدم النسخ را مطرح کرده‌اند؛ یعنی از اینجا به بعد، ایشان به اشکال بر مرحوم آخوند می‌پردازند. می‌فرمایند: آخوند در بعضی از این صور فرموده است که دوران بین عمل به اصالة الاطلاق و اصالة العموم است و اگر بخواهیم به اصالة العموم عمل کنیم، نتیجه این می‌شود که اصالة الاطلاق در خاص از بین برود و اصالة العموم در عام، ناسخ برای آن واقع شود؛ مثلاً اگر مولا خاص را اول بیان کرده و بعد عام را بعد از وقت عمل به خاص ذکر کند، مرحوم آخوند می‌گوید: دوران بین این است که اصالة العموم در عام را باقی گذاریم و عام را ناسخ خاص قرار دهیم و این که بگوییم خاص یک اطلاق زمانی دارد که حاکم است و بنابراین، خاص مقدم را مخصص برای عام قرار دهیم.

مرحوم آخوند در این موارد که دوران بین نسخ و تخصیص است، بیان می‌کنند کثرة التخصیص ما را وادار می‌کند به این که خاص مقدم را مخصص قرار دهیم و قائل به نسخ نشویم؛ که قبلاً نیز این مطلب را توضیح دادیم. مرحوم نائینی در اینجا سه مطلب در رابطه با کلام مرحوم آخوند دارند؛ **مطلب اول** این است که می‌فرمایند: اصلاً نوبت به تعارض بین اصالة الاطلاق و اصالة العموم نمی‌رسد. در **مطلب دوم** فرموده‌اند که برای اصالة عدم النسخ مجالی نیست. و در **مطلب سوم** نیز بیان می‌کنند این که بخواهیم اصالة العموم را ناسخ خاص قرار دهیم و در مقابلش اصالة عدم النسخ باشد، فی حد نفسه جاری نیست.

تقریر کلام مرحوم نائینی

آخوند در دوران بین تخصیص و نسخ می فرمایند: از یک طرف اصالة العموم داریم که می گوید باید عام به عموم خودش باقی بماند و تخصیص نخورد؛ و برای این لازم است که خاص مقدم نسخ شود؛ در حالی که یک اصالة عدم النسخ در اینجا داریم - که مرحوم آخوند از آن به اصالة الاطلاق هم تعبیر میکنند - و نتیجه اش این است که عام مؤخر تخصیص بخورد. پس، بین تخصیص و نسخ که یک طرف اصالة العموم است و یک طرف اصالة عدم النسخ، تعارض می شود و مرحوم آخوند در این موارد از راه مسأله کثرة التخصیص، تخصیص را بر نسخ مقدم می کنند.

تقریر اشکال اول: حال، فرمایش نائینی این است که اولاً می فرمایند: اصلاً در مانحن فيه مجالی برای اصالة العموم نیست و مقتضی جریان ندارد که بگوییم با اصالة الاطلاق تعارض پیدا می کند. بیانی که دارند این است که - اگر یادتان باشد - در اوائل بحث عام و خاص این معنا مطرح شد که برخی مثل مرحوم آخوند و مرحوم نائینی و بعضی دیگر از بزرگان می گویند هر عامی برای عموم خودش محتاج به مقدمات حکمت است؛ وقتی می گویند «أکرم کلّ عالم» تا در مدخول «کلّ» مقدمات حکمت را جاری نکنیم، نمی توانیم عموم را استفاده کنیم. لذا، با این بیان، آن مطلب معروف که در کلمات قدما وجود داشت (مبنی بر آن که در تعارض بین عام و اطلاق، عام مقدم است) از بین می رود.

مرحوم نائینی بیان می کند این مطلبی را که شما بیان می کنید ما نیز در آنجا همین نظریه را پذیرفتیم؛ حال، در این مورد که عام بعد از وقت عمل به خاص آمده است، اگر بخواهید در عام اصالة العموم را جاری کنید، باید مقدمات حکمت تمام باشد و یکی از مقدمات حکمت، نبودن قرینه بر خلاف است؛ و در اینجا خاص مقدم، قرینه بر خلاف است. خاص چه مقدم باشد و چه مؤخر، بر اراده عدم العموم قرینیت دارد؛ بنابراین، اصالة العموم در اینجا جریان ندارد.

تقریر اشکال دوم: مرحوم نائینی می فرمایند: بر فرض که دوران و تعارض در اینجا باشد، اصالة العموم اصل لفظی، اما اصالة عدم النسخ اصل عملی، - (چون استصحاب است؛ به این صورت که شک می کنیم آیا با آمدن عام بعد وقت العمل بالخاص، خاص نسخ شد یا نه؟. استصحاب می کنیم عدم نسخ را) - و در تعارض اصل لفظی با اصل عملی، اصل لفظی مقدم است؛ چه آن که اصل لفظی عنوان اماره را دارد و اماره بر اصل مقدم است. این اشکال مرحوم نائینی در صورتی است که مرحوم آخوند بخواهند مسأله عدم النسخ را از راه استصحاب اثبات کنند؛ اما اگر عدم النسخ را بخواهیم از راه اصالة الاطلاق استفاده کنیم که در بعضی از کلمات مرحوم آخوند مسأله اصالة الاطلاق مطرح شده بود (به این بیان که وقتی خاص می آید، اصالة الاطلاق می گوید حتی اگر بعد از این خاص نیز عام بیاید، باز یک استمرار زمانی دارد) دیگر این اشکال مرحوم نائینی وارد نیست.

در اینجا در فرمایش نائینی مطلب دیگری نیز وجود دارد، مبنی بر آن که اصالة الاطلاق هم نمی تواند استمرار را اثبات کند؛ می فرماید: مدلول دلیل، حکم است؛ استمرار یک امر متأخر از حکم است؛ بنابراین، دلیل که می آید فقط اصل حکم را اثبات می کند اما صلاحیت این که استمرار را - که یک امر متأخر از حکم است - نیز بخواهد اثبات کند، ندارد. تشبیهی که در اینجا می توانیم ذکر کنیم، این است که شبیه آن چه در بحث تقسیمات اولیه و تقسیمات ثانویه خوانده اید؛ در این بحث که آیا مولا می تواند قصد قربت را در متعلق امر اخذ کند یا نه؟ می گفتیم قصد قربت یک امر متأخر از حکم است و بنابراین، مولا نمی تواند در متعلق حکم آن را اخذ کند. و لذا گفتیم که خود دلیل نمی تواند دلالت بر این معنا یا نفی این معنا داشته باشد. حال، اینجا نیز مرحوم نائینی می خواهند بفرمایند استمرار حکم چیز دیگری است و بعد از آن که حکم بیاید می توان گفت که آیا این حکم استمرار دارد یا ندارد. لذا، خود دلیل نمی تواند استمرارش را متکفل باشد و اثبات کند.

نظر استاد: این فرمایش به نظر ما فرمایش تامی نیست؛ دلیل، همان طور که اصل حکم را اثبات می کند، عموم حکم را نیز اثبات می کند؛ استمرار زمانی حکم را هم اثبات می کند. بین مسأله استمرار و مسأله قصد قربت فرق زیادی است. در عرف اگر

مولائي به عبدش بگويد درس بخوان، عبد نمي تواند بگويد من دو دقيقه درس خوانده‌ام و ديگر نمي خوانم. اين امر ظهور در استمرار دارد؛ اصالة الاطلاق مي گويد از نظر زماني استمرار دارد و تا زماني که خود مولا يك دليل محکمي به عنوان نسخ آن حکم نياورد، استمرار دارد. و اساساً اگر بخواهيم مسأله اصالة الاطلاق زماني را به طور کل منکر شويم و بگوئيم: دليل، دلالت بر استمرار ندارد، هيچ کجا، نه در آيات قرآن و نه در غير آن امکان جريان نسخ اصلاً وجود ندارد. بنا بر اين، دليل، همان طور که اصل حکم را بيان مي کند، به ملاک اصالة الاطلاق، استمرارش را نيز بيان مي کند و هيچ اشکالي ندارد.

تقرير اشکال سوم: مرحوم نائيني در اشکال سوم مي‌گويد: اصلاً استصحاب عدم نسخ جاري نيست؛ براي اين که استصحاب در جايي است که شک در بقاء و يقين به حدوث باشد، اما در اينجا يقين داريم که خاص آمده است و نسبت به حدوث شک داريم که آیا اين حکم از اول همين طور بوده يا از اکنون به بعد، بر طبق خاص است؟. اگر بخواهيم بگوئيم عام مقدم نسخ نشده و از اول حکم بر طبق خاص بوده است، استصحاب اين را درست نمي کند؛ چرا که در اينجا شک در حدوث داريد و حال آن که در استصحاب يقين در حدوث لازم است.

بيان مرحوم محقق عراقي

مرحوم محقق عراقي يك دقت و ظرافت بسيار خوبي در اينجا دارند؛ ايشان در مورد كثرة التخصيص که مرحوم آخوند آن را بيان مي‌کنند، سؤالشان اين است اين مطلب از کجاست؟. از همان اول که تخصيص و نسخ مطرح شده، تخصيص‌ها محقق شده است و بعد از اين مشهور شده که كثرة التخصيص و قلة النسخ داريم؛ و اين به درد ترجيح نمي خورد. بايد در همان زمان اين که خاص و عام است، آن زمان ببينيم كثرة التخصيص داشتيم يا نداشتيم؟. آن زمان هنوز اول بيان احکام بوده و ما هم‌اکنون که شريعت را جمع مي‌کنيم، مي‌گوئيم تخصيص زياد داريم و اين مشاهده را مي‌کنيم. بايد ديد که در همان زماني که عام و خاص در کلام ائمه بوده است، آیا همان موقع هم كثرة التخصيص بوده است؟ نه، آن موقع هنوز اوائل بحث احکام بوده و مسأله كثرة التخصيص مطرح نبوده است. اين نيز نکته خوبي بود که مرحوم عراقي به آن توجه داده اند.

کلام مرحوم محقق اصفهاني

اما از همه اينها مهمتر، کلامي است که مرحوم محقق اصفهاني دارند. ايشان با اين بيان اصلاً مي‌گويند ديگر مجالي براي دوران بين تخصيص و نسخ نيست و با اين بيان اصلاً ديگر احتمال نسخ نمي دهيم. ايشان نيز همان نظريه مرحوم نائيني را دارند مبني بر آن که هر خاصي که در کلمات ائمه وارد شده باشد، چه بگوئيم بعد وقت العمل بالعام است و چه قبل وقت العمل بالعام، همگي عنوان مخصص دارد. عبارت ايشان اين است: «کلام الائمة کله بمنزلة کلام واحد لانه بيان لحکم الله الواقعي الثابت من أول الامر، مي‌فرمايند چون همه ائمه نور واحدند، کلامشان به منزله کلام شخص واحد است؛ چون همه مي‌آيند آن حکم واقعي ثابت را براي ما بيان کنند لا أنه تشريع فعلي للحکم، ائمه ما مشرع نيستند؛ بالفعل نمي‌آيند حکمي را تشريع کنند. اين مطلب البته یک مقداري بحث هاي کلامي هم دارد؛ ما رواياتي داريم که در آن روايات، خداوند به پيامبر اکرم صلوات الله عليه بعضي از احکام را تفويض فرموده است که از آن به فرض النبي تعبير مي‌شود.

اگر آن روايات را ملاحظه کنيد، به اين نتيجه مي‌رسيد که آنها به خود پيامبر اختصاص دارد و نمي‌توانيم از آنها تعدي کنيم و بگوئيم ائمه ما عليهم السلام نيز مقام مشرعية داشتند. ائمه ما خودشان بالفعل عنوان مشرع ندارند، بلکه آنچه بيان مي‌کنند بيان ما قاله الرسول است. آنچه بيان مي‌کنند بيان حکم ثابتي است که در لوح محفوظ است؛ يعني یک احکامي را که حتي پيامبر هم نفرموده باشد، اگر ائمه بيان کنند، به عنوان اين که در لوح محفوظ ثابت بوده آنها را بيان مي‌کنند و خودشان در مقام تشريع

نیستند. اگر مصلحتی اقتضاء کرد که مقداری خاص را دیرتر بیان کنند، این واقعاً نسبت به عمومات قرآن مخصص است؛ نمی توانیم بگوییم در مورد «[أوفوا بالعقود](#)» که در زمان امام صادق (ع) روایتی بیان شده و یک قیدی را در عقد معتبر کرده باشد، این روایت آن را نسخ می کند.

نه، همه ائمه ما به عنوان کاشف حکم ثابت واقعی مطلبی را فرموده اند و در این زمینه، طبق مقام امامتی که دارند، سر سوزنی هم خطا نکرده اند؛ لذا، طبق این بیان مرحوم محقق اصفهانی **أعلي الله مقامه الشريف** اصلاً در کلمات ائمه **عليهم السلام** مجالی نیست بر این که یک کلامی بخواهد ناسخ یک آیه یا کلامی از پیامبر باشد؛ بلکه همگی عنوان مخصص را دارد. صاحب کتاب «**منتقى الاصول**» تعلیقه ای بر فرمایش مرحوم اصفهانی دارند که شاید آن را فردا بگوییم و اگر نگفتیم، اینجا مرحوم آخوند در «**کفایه**» یک بحثی از حقیقت نسخ و بحثی از حقیقت بداء ذکر کرده اند که دیگر بحث کلامی است و بحث اصولی نیست؛ آقایان نیز شاید در علم کلام آن را خوانده باشند؛ بنابراین، بحث عام و خاص را در اینجا تمام می کنیم و وارد بحث مطلق و مقید می شویم. والسلام.